

## ادبی و هنری



صفحه

۶

شماره

۳۱۷۷

سال  
بیست و هفتم



شوریده شیرازی

روی بنمایی و دل از من شوریده ربایی  
تو چه شوخی که دل از مردم بی‌دیده ربایی  
تو که خود فاش توانی دل یک شهر ربودن  
دل شوریده روا نیست که دزدیده ربایی

تاریخ

۲۹

شهریور

۱۴۰۰

دوشنبه



شاعر: ندا عبداللهی

مترجم: محمود شیربازو

همیشه دلم می‌خواست

بیشتر از یک خیابان باشم زیر قدمهایت

I always love to be more than one a street beneath your  
steps

بیشتر از قطره‌های باران به روی موهایت

More than the rains upon your hairs

بیشتر از یک خواب در چشمانت

More than a dream in your eyes

و بیشتر از دوستت دارم بر لبانت

And more than the taste of love on your lips

من نزدیکتر به تو ایستاده‌ام

I stand closer to you

نزدیکتر به تو نفس می‌کشم

My breath is closer than you

و چه سرد است این فاصله

How cold is this distance

ما چه دور به هم نزدیکیم

we are far but so close to each other

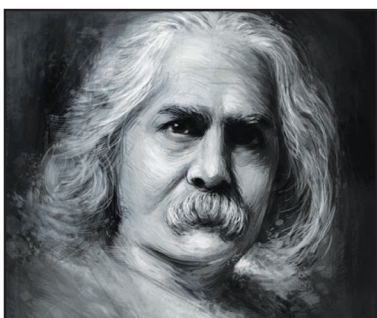


**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: **محمود شیربازو**



اخوان ثالث

قاصدک هان، چه خبر آوردی؟

از کجا وز که خبر آوردی؟

خوش خبر باشی، اما، اما

گرد بام و در من بی‌ثمر می‌گردد

انتظار خبری نیست مرا

نه ز یاری نه ز دیار و دیاری باری

برو آنجا که بود چشمی و گوشی با کس

برو آنجا که تو را منتظرند



ایران علی کرمی

من دلشده‌ی توام نه دلدار دگر

تهدید مکن مرا به اقرار دگر

وقتی که مکانِ سر، کمند تو شده

سر کو که دهم به حلقه‌ی دارِ دگر؟

این شبِ نیم‌یاد عشق، بر طورِ دلم

الهام کند وصالِ دیدارِ دگر

ایهام گرفته از عقیقِ دو لب

این خونِ جگر، نه از کماندار دگر

از بارش‌اشک گشته ویرانِ پلِ بغض

صاف‌است هوایِ دلِ بیا بارِ دگر

احساسِ دلم صدایِ پایت طلبد

تا مژده دهد ز کشفِ اسرارِ دگر

تا کی بکشم نگار، این کوله‌ی زخم

دیوارِ نحیفِ دلِ تند خارِ دگر؟

من راه‌زنِ دو‌دیده‌ی شوخِ توام

تردید مکن به کارِ طرّارِ دگر

بر شاخه‌ی دلِ دمد غزلهایِ نکو

آن دم که هوایِ تو زنده تارِ دگر



کمال ساوجی

بزرگی به ریش و زر و کیش نیست

به قوم و به افسانه و خویش نیست

خرد ورزی و فکر و اندیشه کن

دهشمنندی و شور و عشق پیشه کن

تهی کن درون را ز افکار زشت

بشر بوده ز اول فرشته سرشت

روا سازی و داد ورزی و کار

چو ازادگان نخل نیکی بکار

به ابادی و مهر و میهن بکوش

چنان می‌که در چله دارد خروش

به نیکی نما ذکر اهل ادب

پنایمی نما زینتِ هردو لب



معصومه جابری

عاقبت می‌آید آن روزی که حیران می‌شوم

گویم و نالم ز داغت چون پریشان می‌شوم

می‌رود هر ثانیه عمر و به زندان می‌شوم

می‌شوم دیوانه و از دوست پنهان می‌شوم

گل به گلدان اقاقی می‌شکوفد در خفا

در شب تاریک، روشن از دو چشمان می‌شوم

راه طولانی و بس در حسرت روز نخست

می‌نشینم در کنار ابر و باران می‌شوم

در خیابان نگاهت با دو چشم خیس خود

می‌روم در کوی جانان تا که بی‌جان می‌شوم

محمود شیربازو

غم پریدنت مرا چرا

رها نمی‌کند.... بگو بگو

عشقت رها نمی‌کند مرا

هوایِ گریه می‌کنم چرا

در این این غروب بی‌طلوع چرا

عشقت رها نمی‌کند مرا

بگو.... بگو.... بگو ؟

\*\*\*

من ابری غمبارم، باران و طوفانم

رفتی ولی دائماً با عشقت تکرارم

با اشک سوزانم باز از تو می‌نالم

رفتی ولی دائماً با عشقت تکرارم

\*\*\*

رسیده‌ام به ناکجا، نه نای ماندنم نه پای رفتنم

خزان کشانده‌ام به مرگِ باغ

عشقت رها نمی‌کند مرا

\*\*\*

هزار بار شکسته‌ام چه سوخته‌ام چه سوخته‌ام

به خاک و خون نشسته‌ام چه بسته‌ام چه بسته‌ام

شدم زهجر تو بی‌پناه

عشقت رها نمی‌کند مرا



شاعر: الهه وفادار شوشتری

مترجم :: محمود شیربازو

تو صیادی برایم دانه بگذار

Oh my lovely hunter put your seeds in my trap

دلی عاشق دلی دیوانه بگذار

A lovely and maddening heart

سیوی آرزویم را شکستم

I broke the wine glass of my dreams

برای گریه‌هایم شانه بگذار

Let me have your shoulders for my tears